

جزوه اندیشه اسلامی 2

دانشگاه قم

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

گروه معارف

استاد:

حسین مقیسه

مقدمه

ضرورت اینگونه مباحث در مقطع دانشگاه را دست کم با دو صورت می توان توضیح داد:

1- قبول یا رد این بحثها جهان بینی فرد را می سازد و جهان بینی در زوایای زندگی شخصی و فردی دخالت دارد و شکل دهنده رفتار و شیوه زندگی است. زندگی هر کس متناسب با افکار و جهان بینی اوست. مرور بحث های جهان بینی در این مقطع، در قیاس با مقاطع تحصیلی پیشین، به شکل عمیق و جامع تر و با توجه به معلومات بیشتر و توان فکری و نقادی افزون تر شما و فراغتی که نتیجه ورود به فضای دانشگاه و این مقطع عالی است می تواند توجیه گر ضرورت طرح این مباحث باشد.

۲- به حکم عقل دفع ضرر شدید و طولانی هر چند احتمالی باشد، ضرورت دارد، به ویژه که قابل جبران و تدارک هم نباشد. به قول پاسکال دانشمند بزرگ مسیحی در اندیشه شماره ۲۳۳ از مجموعه اندیشه های خود، در چنین مواردی شرط بندی هیچ ضرری ندارد اگر بردید همه چیز را برده اید و اگر باختید هیچ چیز را از دست نداده اید (جهان غیب و غیب جهان، صفحه ۲۰)

بیان امام هشتم (ع) حسن ختام این مطلب است که در بحث با فردی ماتریالیست و مادی مسلک، به عنوان سخن نهایی فرمود:

ارایت ان کان القول قولکم ... (بحار الانوار جلد ۳ حدیث ۱۲ صفحه ۳۶) اگر به گمان نادرست شما خدا و رستاخیر و اقعیتی نداشته باشد آیا جز این است که ما و شما مساوی خواهیم بود و پس از مرگ، افکار و رفتار ما ضرری برای ما نخواهد داشت؟ اما اگر واقعیت آن بود که ما می اندیشیم و بی تردید چنین است جز این است که شما به کیفری ابدی و زیان بزرگ دچار خواهید بود و ما از آن مهلکه نجات یافته ایم.

- فلسفه پیامبری

1-1 وساطت

اصل وجود و صفات و خصوصیات خداوند در معارف یک بحث شده است . از جمله این که به دلیل نا متناهی و نامحدود بودن ذات الهی، ارتباط حسی و لمسی موجودات محدود و ناقص با او ناممکن است و این عدم امکان هم به ضعف و نقص موجودات مربوط است نه نقص ذات حق. نقص از قابلیت قابل است نه فاعلیت فاعل. از این جهت درک و دریافت لمسی و حسی خداوند از محالها و ناممکن های ذاتی و عقلی است و خداوند هیچگاه به محال ذاتی اقدام نمی کند و کاری ضد عقل انجام نمی دهد (بحث قدرت الهی) از این رو وجود واسطه هایی بین خلق و خالق ضرورت می یابد تا کانالهای ارتباطی و مواصلاتی فیض خداوند به موجودات مادی، از جمله انسان باشند. فرشتگان و ملائکه در جهان بینی ادیان الهی، چنین جایگاهی دارند یعنی واسطه های فیض خدا هستند هر چند ادراک حسی فرشتگان، توسط انسان های عادی به دلیل شدت و قوت وجودی فرشتگان و ضعف و نقص فراوان انسان ها ناممکن است. از این جهت انسان هایی وارسته، با ظرفیت و ابعاد وجودی والا که پیامبران و معصومین باشند از جانب خدا تعیین شده اند تا سنخیت لازم برای چنین ارتباطی، تأمین شود و بخشی از فیوضات حق را (فیض تشریعی) دریافت نموده و به انسانهای عادی منتقل نمایند.

بر این اساس وجود پیامبران به عنوان وسائط فیض تشریعی حق و آورنده شریعت ها و ادیان از جانب خداوند ضروری و لازم است.

این مطلب در پاسخی از امام صادق (ع) به فردی که پرسیده بود چگونه لزوم پیامبران را اثبات می کنید ؟ آمده : أنا لما اثبتنا أن لنا خالقاً صانعاً . از آنجا که به خدایی برتر از همه کس و همه چیز باور داریم و هیچ آفریده ای توان لمس،

مشاهده، مباشرت و مواجهه با او را ندارد. باید سفیران و واسطه‌هایی میان خالق و خلق باشند و هستند.

ماهیت وحی

صرف نظر از دیدگاه‌هایی که بویژه در غرب مطرح بوده و هست، در تفکر اسلامی معنای جامعی که برای وحی میباید در نظر گرفت بدین قرار است: القا و تفهیم سریع و مخفیانه به گونه‌ای که بر غیر مخاطب پنهان بماند.

اخطار نهانی در قلب با مدلول لغوی وحی "اشاره سریع" هم تناسب دارد؛ او حینا إلی أم موسی أن أَرْضِعِهِ. قصص ۷

خطورات شیطانی به قلب انسان هم از همین قبیل است زیرا شیطان در محدوده افکار و اندیشه‌ها، می‌تواند در انسان تصرف و نفوذ داشته باشد چنان که فرشتگان هم از چنین قدرتی برخوردارند و در برابر القاءات شیطانی، القاءات ربانی فرشتگان هم هست تا انسان خود، کدام مسیر و سبیل را انتخاب کند: أن الشیاطین لیوحون الی اولیاءهم. انعام / ۱۲۱

در جهان دو بانگ می‌آید به ضد تا کدامین را تو باشی مستعد. درآمدی بر معرفت شناسی معاصر و دینی صفحه ۳۶۴

وحی تشریعی از اقسام همان معنای عام وحی است که تنها پیامبران صلاحیت دریافت آن را از جهان غیب دارند. ویژگی‌هایی که برای وحی تشریعی ذکر شده گواه روشن راز و رمز آلود بودن این پدیده منحصر به فرد است. به سخن و فکر و نبوغ پیامبران ربطی ندارد و مثلاً از پیامبر اسلام در زندگی چهل ساله قبل از بعثت، کلمات مشابه آنچه بعدها به عنوان وحی نازل شد دیده و شنیده نشده بود و پس از نزول وحی هم میان آیات قرآن و دیگر سخنان حضرت حتی احادیث قدسی، تفاوتی آشکار بود. به علاوه گاهی وحی قطع میشد "سال‌های فترت وحی" و نشان می‌داد که جریان وحی در اختیار پیامبر و تحت اراده او نیست.

دیگر آن که در بیانی بسیار هشدار دهنده و تند چنین فرموده: تنزیل من رب العالمین و لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین الحاقه (۴۲) اگر به ناروا، سخنی را به ما نسبت دهد، رگ حیات و زندگی او را قطع خواهیم نمود.

دیگر آن که در اوائل بعثت، پیامبر (ص) برای قرائت وحی تعجیل می نمود تا چیزی را از دست ندهد حال آن که در سخنان عادی خود چنین نگرانی نداشت: ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه (طه / ۱۱۴)

انتظاری که پیامبر برای نزول وحی در برخی شرایط می کشید گواه دیگری است که منبع وحی، وجود انسان نیست بلکه از غیب نازل می شد و گاهی پیامبر (ص) به عمد در تنگنا قرار می گرفت: ولقد ارسلنا رسلنا من قبلك منهم من قصصا علیک ومنهم من لم نقصص علیک (غافر / ۸۷)

تحدی از دیگر مواردی است که آشکارا دلالت بر عدم انتساب وحی به نبوغ انسانی دارد و این که امری فرا عقلی است: قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا (اسراء/ ۸۸)

دلایل پیش گفته و بسیاری دیگر، دلالت دارند که وحی تبلور نبوغ و پیام انسان نیست و منشأ آن، صرف یک مکاشفه عرفانی پیامبران نبوده و به همین جهت، اکتسابی و قابل آموزش و تکرارپذیر هم نیست و نمی توان آن را کتمان کرد. پیامبر (ص) وحی را با ابزار حسی و یا تفکر عقلانی دریافت نکرد بلکه روح حضرت محل القای سخن الهی بود: نزل به الروح الامین علی قلبك شعرا / ۱۹۴

به تعبیر علامه طباطبایی: وحی پیش ما مرموز است و از چگونگی آن اطلاعی نداریم و نبی با شعور وحی، روابط مرموز آن را درک میکند و در مقام تبلیغ با زبان خود ما سخن گفته و از روابط فکری ما استفاده می کند. مباحثی در وحی و قرآن صفحه ۶۴ به نقل از درآمدی بر ... صفحه ۳۶۹

وحی، شعور و احساس باطنی در پیامبران است که از سنخ شعور مشترک بین انسان های دیگر نیست و در ادراک و دریافت خود، دچار خطا و اشتباه نمی شوند (المیزان جلد ۲ صفحه ۱۵۷، اسماعیلیان - ۱۳۹۳)

از آنجا که انبیاء در تلقی و حفظ و ابلاغ وحی به مردم معصوم اند ، وحی با تمام قامت و به صورت عریان وان گونه که هست به تلقی و شعور و فهم انبیای بزرگ در می آید و آنچه به چنگ صاحبان وحی می افتد سخن ناب خداوند است و بنابراین فهم دینی آنها هرگز به آثار بشری و کاستی ها و نقایص انسان نمی آلاید. درآمدی بر معرفت شناسی معاصر و دینی صفحه ۳۶۹

۱-۲- تبیین و تحقق هدف آفرینش

بحث مقدماتی:

هدف خلقت چیست ؟ رسیدن به پاسخ این پرسش، مقدماتی می طلبد:

الف - اظهار کمال.

شاید کوتاه و رساترین جمله درباره خداوند عالم این باشد که « خدا کمال مطلق است » یعنی کمال های عقلی و فطری مشترک بین همه انسانها مانند علم و دانش، توانایی و قدرت، جمال و زیبایی ، حکمت ، عدالت، آزادی و... همه محدود است و در مورد انسانها نسبی و ناقص از نگاه ادیان الهی، خدا مطلق، بی نهایت و بی حد و مرز آن کمالات است. او علم مطلق، قدرت مطلق و در یک جمله کمال مطلق است.

اگر کمال های ناقص و محدود و دارندگان آنها ارزشمند و قابل حرمت و احترام اند، بی نهایت و کامل و بی پایان آنها ، قطعاً ارزش و حرمت بیشتری خواهد داشت. از این روست که خداشناسی و حتی خدا پرستی انسان را فطری دانسته اند یعنی گرایش به ارزش ها و کمال خواهی (آن هم به شکل بی نهایت و بی پایان) در سرشت انسان تنیده و به ودیعت نهاده شده است.

در مورد خداوند، دواصطلاح " کمال مطلق و مطلق کمال " به کار می رود :
مطلق کمال ناظر به کمیت و تعداد است یعنی عقل هرچه را ارزش بداند باید در خداوند باشد و کمال مطلق ناظر به کیفیت و چگونگی است یعنی خداوند هر کدام از این ارزشها را به شکل بی نهایت واجد و داراست. (اولاً همه را و ثانیاً هر کدام را به شکل مطلق و بی نهایت)

از جمله ارزش و کمال هایی که برای عقل قابل درک است، اظهار کمال است یعنی دارنده یک ارزش وجودی، بدون مانع و عذر، نباید آن را کتمان و پنهان و از ظهور و بروز آن امساک نماید و گرنه ناقص خواهد بود. آفرینش، اظهار کمال خداست و عالم و آدم، مظاهر و جلوه گاه های آن کمال مطلق، و هر کدام نشانه و انگشت اشارتی برای شناخت ذات و صفات خالق خود.

سخن سعدی در مورد برگ درختان سبز که اوراق معرفت کردگارند، در مورد تمامی موجودات و پدیده ها، صادق است.

کمال ذات و صفات حق را در آئینه خلقت او می توان دریافت. در نگاه دینی منبع ارزش های مورد توافق تمامی انسان ها مانند دانایی، توانایی، زیبایی، عدالت، یاری ضعیف، مهر و محبت، صمیمیت و... ذات پاک خداوند است و در تمثیلی ناقص، مانند آب محدود خارج شده از چاه های عمیق و قنات هاست که هم اصل وجود و هم ارزش آن آب، وابسته به منابع عظیم آب های زیر زمینی آن منطقه است.

پرسشها :

۱- اگر آفرینش ، مقتضای ذات الهی یعنی فیاضیت و اظهار کمال او باشد، بدین معناست که خداوند، امکان تخلف از آفرینش ندارد و به تعبیری دیگر مجبور به آفرینش دانسته شده و فاعل موجب است در حالی که هر نوع اجباری در مورد خداوند نمی تواند درست باشد.

پاسخ: فیاض بودن خداوند، نظیر عالم و قادر و حیات بی پایان داشتن و دیگر کمال های وجودی و اثباتی حق است و ممکن نیست خداوند از خود سلب کمال نماید و مثلاً علم و حیات و ... را از خود سلب نماید. فیاضیت و اظهار کمال هم این چنین است از درون ذات میجوشد و اقتضای خداوندی خداست آنچنان که دارای بُعد بودن جسم، لازمه جسم بودن آن است به گونه ای که اگر بُعد نداشت تعریف جسم بر آن صادق نخواهد بود.

۲- اگر خلقت اقتضای ذات باشد باید قدیم و ازلی بودن ذات خدا، به اصل خلقت او هم، تسری یابد و این مقتضای سنخیت علت و معلول حقیقی است.

پاسخ: این مطلب، صحیح و قابل پذیرش است و به قول محی الدین ابن عربی: لم یزل خالقاً و لا یزال دنیا و آخره. از ازل خالق بوده و تا ابد هم دنیا و آخرتی خواهد بود. اسفار جلد ۲ صفحه ۱۷۷

3 - پذیرش این مطلب، مستلزم تعدّد قدیم ها خواهد بود یعنی هم ردیف و شریک دانستن خلق و خالق در ازل و نهایتاً شرک به خداوند. چنان که متکلمان اسلامی بر این اشکال، پای می فشارند.

پاسخ: تقسیم بندی حادث و قدیم به ذاتی و زمانی که از ابتکارات فلسفه اسلامی است کلید حل این مشکل است.

ابتدا توضیح اصطلاحها: قدیم ذاتی، یعنی موجودی که در اصل وجود و بقاء محتاج غیر نیست (حادث ذاتی نقطه مقابل آن است) قدیم زمانی موجودی است که آغاز زمانی ندارد، چنین موجودی ممکن است ذاتاً هم قدیم باشد مانند خداوند یا حادث باشد مانند آفریده های خدا با این توضیح آشکار می شود که همزمانی خلق و خالق به معنای هم ردیفی و همسانی نیست و با وجود معیت و همراهی زمانی، تقدم و تأخر رتبی و علت و معلولی محفوظ است. مانند حرکت مرکب و سرنشین دست و انگشتر و بنابراین قدیم بودن خداوند ذاتی و زمانی است و قدیم بودن آفریده های او تنها زمانی خواهد بود و ذاتاً حادث اند.

4 - قدیم بودن و ازلیت موجودات و پدیده ها، همان سخنی است که ماتریالیست ها در باب نفی و عدم نیاز به فرض وجود خدا گفته اند. لاپلاس فیزیکدان و منجم فرانسوی (اوایل قرن ۱۹ میلادی) در پاسخ ناپلئون که پرسیده بود چرا در کتاب بزرگ خود راجع به نظام عالم، حتی اسمی از آفریدگار عالم نبرده ای؟ پاسخ داد نیازی به آن فرضیه نداشتم. علم و دین برابر صفحه ۷۲ نشر دانشگاهی (۱۳۶۲)

پاسخ: با توجه به تقسیم بندی پیش گفته، تفاوت سخن ما با نظر ماتریالیست ها آشکار می شود. یعنی موجودات قدیم زمانی اند نه ذاتی اما آنان چنین تقسیم بندی را در باب حدوث و قدم ندارند. به نظر ما پدیده ها و موجودات نمی توانند قدمت ذاتی داشته باشند چرا که در هر پدیده طبیعی احتیاج، وابستگی، نیاز به زمان، مکان، اجزاء وجودی، علت ها و زمینه های پیدایش و بقاء وجود دارد و چنین موجودی نمی تواند مستقل و قایم به ذات و قدیم باشد.

ب - معرفت و شناخت

اظهار کمال و ارزش ها باید به گونه ای صورت پذیرد که امکان شناخت آن ها باشد تا از بیهودگی و بی نتیجه بودن به درآید. اگر دانشمندی به قصد اظهار دانش خود در بیابان و مکانی که کسی نباشد تا بشنود و بفهمد، فرمول ها و معلومات دقیق و ارزشمند خود را بیان کرده و بر زبان آورد، به تشخیص و قضاوت عقل سلیم، کاری عبث و بیهوده انجام داده است. خداوند هم آفریده های خود را به تناسب ظرفیت وجودی آنها، به گونه ای آفریده که امکان شناخت و معرفت او را دارند. در این جهان بینی حتی جماد و گیاهان نیز از فهم و ادراکی متناسب با خود، برخوردار هستند.

به تعبیر علامه طباطبایی (ر) ... العلم سارقي الموجودات مع سريان الخلقه فكل منها حظ من العلم على مقدار حظه من الوجود واذا كان كذلك فما من موجود مخلوق الا وهو يشعر بنفسه بعض الشعور (المیران جلد ۱۳ صفحه ۱۱۰)

سریان و جریان علم و معرفت با جریان وجود همراه است. هر موجودی به نسبت بهره ای که از وجود دارد. سهم و نصیب و بهره ای از علم و درک و شعور خواهد داشت.

مطلب فوق در تفسیر این آیه شریفه آمده : ان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم (۴۴ - اسراء ، بنی اسرائیل) . هر شیءای (که جماد و گیاه را هم شامل میشود) تنزیه و ستایش الهی دارد (این دو عمل تنزیه و ستایش، از موجود ذی شعور، میسر است. از این جهت انسان دارای درک و فهم، در ذکرهای رکوع و سجود نماز، تسبیح بحمد الهی دارد) اما شما تسبیح گویی اشیاء را در نمی یابید. مفاد آیه شریفه این است که تسبیح موجودات، واقعی و از روی علم و درک است نه زبان حال و بی زبانی.

در برخی آیات، از گواهان و شاهدان روز رستاخیز، گوش و چشم و دست و پا و پوست بدن انسانها شمرده شده:

شهدت عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون و قالوا لجلودهم لم شهد تم علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء. فصلت ، حم سجده (۲۱)

به تعبیر علامه طباطبایی در المیزان: نطق، اظهار ذهنیات است از راه تکلم که طبعاً متوقف بر علم و ادراک است و جمله " انطق کل شیء " بیانگر آن است که سخن گفتن در قیامت، شامل همه چیز است و نه تنها اعضاء بدن.

المیزان جلد ۱۷ صفحه ۱۳۸۰

اليوم نختم علي أفواههم وتكلمنا ايديههم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون (65 پس)
در محضر عدل الهی، بر زبان ها مهر سکوت می خورد و دست و پاها عملکرد خود را گواهی دهند.

در بین روایات معتبر نیز، موارد متعددی از تسبیح گویی و علم و ادراک اشیاء و پدیده های آفرینش دیده می شود مانند تسبیح سنگ ریزه در دست پیامبر (ص) و عکس العمل ستون چوبی که تکیه گاه پیامبر (ص) هنگام سخن گفتن با مردم بود در اولین باری که پس از ساختن منبر، حضرت به آن ستون تکیه نکرد (ستون حنانه) (المیزان جلد ۱۳ ص ۱۱۰)

به گفته مولوی: بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را
کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو

جمله ذرات عالم در نهان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و با هشیم

باشما نامحرمان ما خاموشیم

بر این مبنا می توان در گام دوم هدف آفرینش را شناخت و معرفت الهی دانست که مفاد حدیث قدسی کنز مخفی (صرف نظر از جهات سندی و فنی آن) هم همین هست:

كنت كنزا مخفيا فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف.

گنجینه ای پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم. در همین راستا، این روایت منسوب به امام حسین (ع) قابل دقت است:

ايها الناس انّ الله جلّ ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده واذا عبده استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه (بحار الانوار جلد ۵ ص ۳۱۲)

خدای بزرگ انسان ها را نیا فرید جز برای شناخت خویش اگر شناختند پرستش خواهند نمود و با پرستش خدا از پرستش غیر اوبی نیاز خواهند شد.

ج - عبادت

اگر معرفت و شناخت صحیح از کمال مطلق حاصل شود، طبعاً پرستش و خضوع و تواضع را بدنبال خواهد داشت " و اذا عرفوه عبده " و به هر میزان پرستش همراه با معرفت و آگاهی باشد، ارزشمندتر است و در این صورت « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » ۵۶ - داریات، تحقق واقعی خواهد یافت.

عبادتی که آگاهانه و از روی بصیرت نباشد نمی تواند دارای تأثیر و سازندگی فردی و اجتماعی لازم باشد و شاید در مواردی، تأثیر منفی هم برجای گذارد.

نکاتی که باید مورد توجه قرار گیرد:

- معرفت و عبادت تأثیر متقابل در یکدیگر دارند. به هر میزان معرفت صحیح حاصل آید در کمیت و کیفیت عبادت و هرچه عبادت بیشتر و با حضور قلب و توجه بهتر باشد، در تعمیق معرفت اثر بیشتری خواهد داشت.

حصول معرفت صحیح و بنیادین خدا، بدون عبادت و تحقق عبادت حقیقی و واقعی بدون آگاهی و معرفت، ناممکن است. از این رهیچکس بی نیاز از عبادت نیست

از آنجا که ذات الهی نامتناهی است معرفت به او هم بی پایان خواهد بود و اگر معرفت و عبادت را توأم و ملازم بدانیم نتیجه می شود که هیچگاه انسان - هر چند پیامبران و معصومان - نمی توانند به طور کامل به حقیقت معرفت الهی نائل شوند و طبعاً تا آخرین گاه حیات خویش از عبادت بی نیاز نخواهند بود.

القاء این که: «انسان پس از گذر از شریعت و طی طریقت به حقیقت واصل شده و پس از وصول، تکالیف و عبادات از او برداشته می شود» که برخی صوفیه و عرفان های کاذب برای رهبران و پیروانشان مطرح می کنند، یقیناً انحرافی و برخلاف گفتار و روش عملی انبیاء و پیشوایان معصوم الهی است.

- عبادت، نهایت تواضع و کوچکی است در برابر کسی که نهایت بزرگی و عظمت را داراست و نباید جز برای خداوند، مصداقی بیابد. بالاترین نماد عبادت در فرهنگ اسلامی، سجده است که سائیدن بلندترین و شریف ترین عضو بدن به خاک است و از این رو سجده جز برای خدا روا نبوده و حرمت فقهی دارد.

د - لذت و بهره مندی

در گام چهارم و آخرین مرحله میتوان هدف آفرینش را تلذذ، سرور و احساس خوشایندی دانست. تلذذ و رنج مراتب و درجایی دارد که از حسی و غریزی آغاز و تا مرتبه روحی و اخلاقی، علمی و فکری، هنری، عقلی و معنوی تداوم می یابد. بدیهی است که این رنج و لذت ها، به لحاظ اهمیت و حساسیت و ماندگاری در یک سطح وافق نیستند مضافاً که گاهی تعارض پیدا می کنند، رنج جسمی اگر با لذت روحی و فکری همراه باشد قابل تحمل و احیاناً گوارای انسان هم خواهد بود. اما رنج روحی و فکری اگر گسترده و عمیق باشد. حتی با وجود لذت و رفاه و برخورداری های مادی، جسمی و غریزی، قابل تحمل نیست و ای چه بسا بیشتر نزدیک به تمام خودکشی ها چنین ریشه ای دارند.

اگر معرفت و عبادت، به شکل صحیح و مورد نظر ادیان الهی در وجود انسان تحقق یابد نتیجه طبیعی آن، رسیدن به تلذذ عمیق، ماندگار و ارضاء کننده واقعی است. پیمودن مسیر معرفت و عبادت، نهایتاً چنین نتیجه ای خواهد داشت و هیچ فرد عاقلی نیست که از لذت، آنهم لذاتی اینچنین رویگردان باشد. پایان کار برای عاملان و واصلان، به قول سخن سرای شیراز این است که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست.

در فرهنگ دینی، بهشت و دوزخ تجسم و نماد کامل لذت و رنج خالص و محض است. برخلاف دنیا که نوعاً لذت و رنج ها، مشوب و آمیخته است لذات بهشتی خالص، بی شائبه، بی پایان و در تمام سطوح غریزی، روحی، عقلی و معنوی است و آلام و رنج دوزخیان هم گویا پایان ناپذیر و بدون هیچ عامل تسلی بخش و کاهش دهنده.

در بیانی از امام صادق (ع) نقل شده: لو علم الناس ما في فضل معرفة الله ما مدّوا اعينهم إلى ما متّع له الاعداء من زهرة الحياة الدنيا و كانت دنیا هم اقلّ من ما يطوّنه بأرجلهم ولتتعمّوا بمعرفة الله و تلذّذوا بها تلذّذ من لم يزل في روضات الجنات مع أولياء الله (رساله لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۲۷)

اگر مردم آثار و منافع معرفت خدا را بدانند هیچگاه چشم به برخورداری دنیا داران و جلوه مزایای دنیا نمی دوختند و این امور در نظر آنان ناچیزتر و بی قدر و ارزش تر از زباله کف کفش آنان می بود و احساس تلذذ و تنعمی می یافتند که گویا در گلستان های بهشت و همراه اولیاء خدا برخورداران همه چیزند.

به دلیل ظرافت و ریزه کاری های روحی و روانی بشر، وحی و آمدن انبیاء برای تبیین هدف آفرینش و نشان دادن راه وصول بدان، ضروری و لازم است و بدون هدایت و ارشاد پیامبران الهی راهی برای فهم و شناخت نداریم.

۳-۱- تعلیم

هر چند برخی محققان، نقش انبیاء و وحی را در علوم بشری به ویژه علوم انسانی بسیار تأثیرگذار و همه جانبه ارزیابی می کنند، اما قدرمتیقن، در علوم ویژه و چالش ها و پرسش های سرنوشت ساز، این نقش، آشکارتر و ملموس تر است. علمی که اصولاً از دسترس فهم بشر خارج است، از قبیل:

مبدأ و آغاز جهان، سرانجام و پایان هستی، سرنوشت نهایی انسان ها، عوالم و ساحت های سه گانه هستی (فرشتگان، برزخ، طبیعت) منازل، مراحل و حوادث پس از مرگ (برزخ و معاد که در آموزه های پیامبران و ادیان الهی به ویژه در اسلام مطرح است) تفاوت اندازه ها، ابعاد، ظرفیت ها و توانایی های عوالم بعدی

به قیاس ابعاد و توانایی های عالم طبیعت با عالم رحم مادر، و ناتوانی و نارسایی علوم بشری در پاسخ به این پرسش ها، نیاز به ادیان و تعالیم انبیاء را روشن تر و جدی تر می نمایاند.

در ظلمت انقطاع ازوحی و عدم دسترسی به معارف انبیاء برای این پرسش های اساسی و همگانی، هیچگونه پاسخ قاطع و آرامش بخشی نمی توان یافت.

مقایسه تعلیمات و آموزش های انبیاء در این مسائل با علوم بشری و دریافت های عقلی و علمی محض، مقایسه دهنده ای سریع است با کودکی که به تازگی امکان حرکت و راه رفتن یافته و یا مقایسه نابینایی که به کمک عصا، می تواند گام هایی را بردارد با کسی که با چشم باز تمام ابعاد و جوانب و خصوصیات یک مسیر را می بیند و می داند.

ملاقات ابن سینا اندیشمند بی نظیر جهان اسلام با ابوسعید ابوالخیر عارف نامدار و معروف و سخنانی که پس از این ملاقات در خصوص یکدیگر گفته اند بسیار راهگشا است.

داستان دیدار ابوعلی سینا که استاد منطق و حکمت بود و از طریق مشاء که پایه اش بر دلیل عقلی است بحث می کرد، و شیخ ابوسعید ابوالخیر که ذوق اشراق داشت و معتقد بود که علم باید به مقام شهود رسد، در کتاب "اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید" که در اواخر قرن ششم هجری از طرف "محمد منور" نوه شیخ ابوسعید از سه پشت، تألیف یافته این گونه آمده است:

خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند به خلوت سخن می گفتند که کس ندانست، و نیز به نزدیک ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند و جز به نماز جماعت بیرون نیامدند.

بعد از سه شبانه روز خواجه بوعلی برفت، شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت: هر چه من می دانم، او می بیند و متصوفه و مریدان شیخ چون به نزدیک شیخ در آمدند از شیخ سؤال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی؟ گفت: هر چه ما می بینیم او می داند. (هر کجا رفتم این کور را عصا زنان آنجا یافتم)

در خصوص شخصیت ابن سینا، امام خمینی (ره) تعبیر فوق العاده ای دارد:
... النابغة الكبرى والاعجوبة العظمى الذي لم يكن له في حدة الذهن وجودة القريحة
كفواً احد (مصباح الهداية الى الخلافة والولاية ، صفحه 152)

بزرگترین نابغه و عظیم ترین انسان شگفت که در تیزذهنی و سرعت انتقال و
نیکویی قریحه و استعداد، یکتا بود و نظیر و همانند نداشت.

ضرورت وجود پیامبران در پاسخگویی به این پرسش ها و رفع نیازهای انسان
آشکار و انکارناپذیر است:

كما ارسلنا فيكم رسولا منكم يتلوا عليكم آياتنا و يذكركم و يعلمكم الكتاب و الحكمة
و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون ۱۵۱ - بقره

و ارستگی اخلاقی و یاد دادن کتاب و حکمت الهی و آنچه را نمی توانستید بدون
آموزش انبیاء فرا گیرید، از فلسفه های بعثت پیامبران است.

۴-۱- تربیت

بی تردید عمل مربی، تأثیر دیرپا و ماندگارتر از سخن و گفته او در افراد تحت
تربیت دارد. از این جهت داستان انبیاء و قصص تربیتی قرآن، جایگاه رفیعی در
هدایت مخاطبان ایفا می کند، چه این که الگو پذیری خصیصه روانی انسان است
و همواره در جستجوی آن.

اگر اسوه و الگویی متناسب با درک و دریافت های فطری و الهی خود نیابد در
خلأ نخواهد ماند و به دنبال الگوهای منفی و ضد ارزشی به انحراف و سقوط راه
خواهد پیمود.

از این جهت داستان یوسف (ع) احسن القصص خوانده شده و زندگی پیامبر اسلام
الگوی زندگی معرفی شده است:

لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله
كثيرا (۲۱ - احزاب)

زندگی ابراهیم (ع) و مؤمنان همراهش قابل تأسی و پیروی دانسته شده است:

لقد كان لكم اسوة حسنة في ابراهيم و الذين آمنوا معه ١٠-٤- ممتحنه

و به تحولات و رخدادهای زندگی پیامبرانی نظیر ایوب ، نوح ، موسی و عیسی و علیهم السلام به فراوانی پرداخته شده تا ضمن ارائه الگوهای متعالی، راه عذر را بر انسان ها ببندد و بفهماند که آنان هم انسان بودند و برخورداری از تمام امیال، غرائز و نیازهای طبیعی، ولی در طوفان حوادث و تند بادهای گناه و انحراف و دردام مصیبت ها و مشکلات بزرگ، با نیروی اراده و همت، ایمان و پاکی و اصالت خود را حفظ کردند و آزمون های بزرگ الهی را با سربلندی و افتخار گذراندند.

نکته دیگر در همین زمینه آن است که به دلیل الگو خواهی انسان و الگو بودن پیامبران، آنان باید از خود آدمیان باشند و نه از فرشتگان. تا گفتار و رفتارشان قابل پیروی باشد. این آیه قرآن بیانگر همین مطلب است:

و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى إلا أن قالوا ابعت الله بشراً رسولا قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكاً رسولاً (94 - اسراء)

از بهانه هایی که مخالفان انبیاء طرح می نمودند یکی هم آن بود که پیامبر خدا باید فرشته باشد نه انسان، ای پیامبر (ص) به آنها پاسخ ده که اگر ساکنان زمین فرشتگان بودند پیامبر آنان هم از جنس خودشان فرشته می بود تا سبب هدایت و الگوی تربیتی آنان باشد نه اکنون که انسان ها ساکنان زمین اند.

کوتاه سخن آن که سنخیت گفتاری و رفتاری بین پیامبر و آنان لازم است.

البته هیچگاه انسان ها به مرتبه پیامبران اولوالعزم الهی نخواهند رسید، اما جهت کمال و سمت و سوی حرکت صحیح و درست در گفتار و رفتار پیامبران متجلی و متبلور است.

نهضت کربلا هم در بیان امام حسین علیه السلام، اسوه و الگوی انسان های دیگر معرفی شده است : « فلکم فیّ اسوه » (موسوعة کلمات امام الحسین (ع)) « نشر سازمان تبلیغات ص ۳۶۱ ».

۵-۱ قلمرو عقل و وحی

در برخی امور، عقل و فطرت، تشخیص قطعی و حکم دارند مانند امتناع دو نفیض، علّیت، حسن عدالت و صداقت و زشتی ستم و دو رویی و ... معیار آن هم پذیرش تمامی عقلا صرف نظر از فرهنگ و ملیت و دین و ... است (الملل و النحل، از استاد جعفر سبحانی) به این قضایا، مستقلات عقلی و فطری گفته میشود. چنین مواردی قلمرو ویژه عقل است و دین نباید سخن و عقیده ای خلاف تشخیص عقل اظهار کند و تعارض های احتمالی، با اولویت و تقدم عقل، حل می شود.

بدین صورت که یا آن سخن منسوب به دین از محرّفات و جعلیات تلقی شود یا معنایی خلاف ظاهر شود تا تعارض بر طرف گردد. نقش دین در این مستقلات، تایید، تقویت و ارشاد به همان مقتضیات تشخیص عقل است و این نقش، زمانی روشن تر می شود که بدانیم عقل ممکن است در تشخیص های خود متأثر از عوامل جانبی و محیطی و انحراف و گناهان مستمر و متوالی، دچار تردید و تزلزل شود و به خمودی و سردی گراید. در این موارد، وحی غبار تردید، تزلزل، جهل، غرور و غفلت را می زداید و عقل و فطرت را در فهم اولیه و برکنار از تأثیر عوامل منفی و مخرب، یاری می کند « لیثیروا لهم دفائن العقول »

نهج البلاغه خطبه اول

البته این مطلب در صورتی است که ریشه های انحراف و کج فهمی به مقداری تعمیق نیافته باشند که عقل و فطرت را بی اثر نموده و از کار بیاندازد و به تعبیر قرآن بر درک و فهم انسان مهر بطلان نخورده باشد « ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة » (بقره - ۷)

اگر چنین حالتی پدید آید بدان معناست که زمینه و قابلیت هدایت و اصلاح فرد از میان رفته و جز با کیفر دوزخ، تصفیه و پالایش نخواهد شد.

پیش از رسیدن به این حالت، هدایت های پیامبران می تواند حتی در همان حوزه مستقلات عقلی و فطری، نقش شک زدایی، رفع تردید و تقویت و دلگرم نمودن ایفا نماید.

نکته اساسی و محوری دیگر در این بحث آن است که موارد تشخیص و حکم آشکار عقل و فطرت چندان گسترده و زیاد نیست و در اکثر عرصه های زندگی، بین عقلای عالم اختلاف نظر و تشخیص، فراوان است. از جمله عرصه های عبادی، جزایی، مناسبات خانوادگی و اجتماعی، مقررات اقتصادی، اداری و حتی سیاسی که عقل، حکم مستقل و تشخیص قطعی و یکسانی ندارد.

اگر مبانی و اصول دین بر اساس ملاک و معیارهای عقلانی (این بحث خواهد آمد) پذیرفته شده باشد، در موارد غیر مستقلات باید به مقتضای آموزه های آن دین کردن نهاد چرا که این جا قلمرو ویژه دین است.

هر چند در بسیاری موارد، اعتقادات و مقررات دینی با توجه به مبانی عقلی و فطرت تنظیم و ارائه شده که به آسانی برای انسان قابل فهم است و تعارض احساس نمی شود اما اگر موردی برای انسان قابل درک و فهم عقلانی و فطری نبود و از آن طرف، تباین و ضدیتی هم با عقل و یافته های قطعی علوم، در میان نباشد، ضرورتاً باید به مقتضای آن آموزه های دینی عمل کرد.

هر چند مطالعه و تحقیق و سعی برای فهم فلسفه عقلی آن دستور یا عقیده دینی، ممدوح و مورد ترغیب است اما عمل نمودن به آن دستور و التزام به آن عقیده، نباید متوقف بر فهم دلیل موردی عقلی آن باشد. درست مانند نسخه درمان پزشکی که با رعایت شرایط لازم، مورد اعتماد قرار گرفته و به او مراجعه شده است.

این موارد را اصطلاحاً امور فوق عقلی می نامند. تعارض، اگر در حوزه مستقلات عقلی باشد، عقیده یا حکم دینی معارض، امور ضد عقلی تلقی می شوند اما اگر در حوزه غیر مستقلات عقلی باشد امور فوق عقلی شمرده می شوند. در این حوزه عقل، هر چند نفی و اثبات موردی نداشته و تشخیص قاطعی ندارد اما این حکم را دارد که اگر اصل دین را با معیار و ملاک درست، انتخاب نموده و پذیرفته اید، فروع و مقررات آن را باید در مقام عمل، بپذیرید.

البته بدین نکته ظریف و فاخر که آیه ا... جوادی آملی حفظه الله متذکر شده اند نیز باید توجه داشت که ادله نقلی یعنی آیات و روایات هم همیشه قطعیت ندارد و در همه موارد، بیانگر حکم واقعی خداوند نیست از این جهت در موارد تعارض نباید همواره جانب دلیل نقلی را گرفت و آن را مقدم دانست:

...این واقعیت که قطع و یقین منطقی در حوزه دانش و علوم تجربی به ندرت اتفاق می افتد، نباید مایه نگرانی در حجیت شرعی علوم اطمینان آور باشد، زیرا این نقیصه، در دلیل نقلی نیز هست. در ادله نقلی نیز عمده اتکای اصولی و فقیه به امارات و ظنون اطمینان آور است و نقل قطعی و متواتر بسیار اندک است. همان طور که جزم یقینی و منطقی، شرط حجیت شرعی ادله نقلی دین نیست، برهانی بودن و قطعی بودن یافته های علمی نیز شرط حجیت شرعی بودن علوم تجربی نیست. عمده آن است که از مرز مَظَنّه فراتر رفته و در حد طُمأنینه عقلایی باشد.

منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، ص 118

- ویژگیهای پیامبران

الف: عصمت

یعنی مصونیت از گناه و اشتباهی که اعتماد و اطمینان خاطر مردم بدانان را از بین ببرد یا کاهش زیادی دهد.

مراتبی دارد: ۱- دریافت وحی ۲- حفظ وحی ۳- رساندن وحی به مردم ۴ - عمل فردی و شخصی.

سه مرتبه اول بی تردید مورد پذیرش تمام مسلمانان است و مرتبه چهارم را هم شیعه معتقد و قائل است ولی از اهل سنت کسانی آن را نپذیرفته و ارتکاب خلافی که به اصل رسالت و مفاد وحی ضرر نزند را از پیامبران ممکن شمرده اند و در اثبات این سخن به آیات و روایاتی استناد نموده اند که برخی از آنها سوژه سوء استفاده فرازهایی از کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی قرار گرفته است. نمونه هایی از این سوژه ها را در این منابع می توان دید:

صحیح بخاری ج ۱، ص 111- صحیح مسلم ج 3، ص ۲۱ - مسند احمد حنبل، ج 6، ص 56 - سنن سنایی، ج ۳، ص 197 و...

دلیل عصمت عملی پیامبران از نگاه شیعه

دلیل عقلی:

اطمینان به درستی سخن و عمل پیامبران ضروری است و بدون آن، در دو بُعد تعلیم و تربیت، پذیرش لازم تحقق نخواهد یافت و نقض غرض خواهد بود.

به هر اندازه ضریب اطمینان پایین تر باشد، ضریب پذیرش هدایت ها، کمتر خواهد بود. حکمت الهی اقتضامیکند که بالاترین ضریب پذیرش و هدایت فراهم شود تا تنها معاندان و سرکشان حقیقی در نقطه مقابل بمانند.

نتیجه این بیان، نداشتن حتی اشتباه های کوچک و خطاهای عرفی و معمولی است که گناه هم نباشند (یعنی سهو النبی ص) به تعبیر استاد حسن زاده آملی: کسی که نسبت سهویه پیامبر (ص) دهد خود اودراین نسبت، به سهو و اشتباه سزاوارتر است کشف المراد تعلیقات استاد، ص ۵۹۳.

البته نفی سهوالنبی (ص) از قطعیات و ضرورت های مذهب شیعه نیست و از عالمان شیعه برخی بدان قائل اند.

دلیل نقلی:

برای عصمت در دریافت و نگهداری و رساندن به مردم، آیات آخر سوره جن دلالت روشنی دارند: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسداً ...

خداوند بر پیامبران خود، مراقبینی از پیش رو (مقام حفظ و ابلاغ) و پشت سر (مقام دریافت) گمارده تا بداند وحی را به درستی ابلاغ نموده اند رسداً اینجا یعنی فرشتگان مراقب. امکان خطا و اشتباه دراین مراحل، منتفی است.

المیزان ج ۲۰ ص ۵۴

برای عصمت در مقام عمل که مورد اصلی نزاع و اختلاف است به این آیات می توان استناد نمود:

آیات مخلصین " قال فبعرتك لا غوینهم اجمعین الا عبادك منهم المخلصین، ص ۸۲. شیطان در گمراهی بندگان پاک و خالص شده، طمع ندارد.

آیات لزوم اطاعت « و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله » نساء ۶۴ . هم گفتار و هم رفتار پیامبران باید مورد اطاعت قرار گیرد.

اگر انجام گناه برای آنان ممکن شمرده شود، مردم در رفتار خلاف، حجت و دلیل خواهند داشت و به عملکرد پیامبر، استناد خواهند کرد. برای اتمام حجت و قطع عذر باید انبیاء در مقام عمل هم مصون از گناه باشند.

راهنما شناسی، مصباح یزدی، ج ۲، صص ۱۴۱ و ۱۴۷.

نگاهی به آیات عصیان انبیاء

۱- وعسی آدم ربّه فغوی ۱۲۱ - طه

آدم نافرمانی و عصیان خدا نمود و گمراه شد

صریح در نسبت گناه به حضرت آدم ع است.

پاسخ: عالم قبل از هبوط، دار تکلیف نبوده و تنها پس از هبوط است که هدایتی از جانب خدا برای تعیین وظیفه آمده است: « قلنا اهبطوا فیها جمیعاً فامّا یاتینکم منّی هدی فمن تبع هدی فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون » (۳۸ - بقره)

براین اساس نهی " لا تقربا " در آن عالم، ارشادی بوده نه الزامی وشاهدش این آیه « انّ لك الاّ تجوع فیها و لا تعری و انّك لا تظموء فیها و لا تضحی »

(۱۱۸ - ۱۱۹ - طه)

در این بهشت، گرسنه و تشنه نخواهی شد و عریان ولخت نخواهی ماند و گرمای آفتاب به تونرسیده و آزارت نخواهد داد. اما اگر به سخن ابلیس گوش کرده و از میوه این درخت تناول کنید این آسایش، از شما گرفته شده و به عالمی که زحمت و رنج دارد منتقل می شوید. « فقلنا یا آدم انّ هذا عدو لك ولزوجك فلا یخرجنکما من الجنّة فتشقی » (۱۱۷ - طه) آیه ای هم که ظلم به نفس حضرت آدم را مطرح می کند، مراد همین سلب آسایش و ابتلاء به رنج و زحمت است نه بمعنای ارتکاب گناه و حرام.

البته به سنت تدریجی الهی از اول اراده خدا بر این بوده که آدم در عالم طبیعت و روی زمین امتحان و آزمایش شود و کمالات اکتسابی پیدا کند نه مانند فرشتگان که کمالات موهبتی دارند (انی جاعل فی الارض خلیفه)

نهی رقیق ارشادی، حضور ابلیس و وساوس او همراه قسم کذب و دروغ، کنجکاوی ذاتی و شدید آدم و حوا دست به دست هم داد و هبوط آدم به زمین و در واقع اراده تدریجی الهی، تحقق یافت.

۲- نسبت گناه به پیامبر اسلام (ص)

اَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مَبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ۱۲۰۱

همانا ما پیروزی آشکاری را برای تو پیش آوردیم تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.

پاسخ: بخشش گناه، با فتح مکه ربط داده شده و مأمون خلیفه عباسی از امام رضا (ع) همین تناسب را پرسیده و حضرت پاسخ داده که مراد از این ذنب و غفران، معنای اصطلاحی آنها نیست. ذنب، گناه پیامبر به حسب اعتقاد مردم مکه بوده که همان توهین به بت ها بود نه مخالفت با امر خدا. غفران هم، یعنی محو آثار آن اعتقاد مشرکین که همان قتل و ایذاء و غیره می باشد. یعنی همان کارهایی که تا قبل از فتح مکه بر سر پیامبر و پیروانش می آوردند پس از فتح مکه حتی آن ها که اسلام نیاوردند دیگر پیامبر را گناهکار نمی دانستند و قصد کشتن و آزار او را نداشتند و این خطرات برطرف شد. (راهنما شناسی ص ۱۸۰)

از سایر آیات که نسبت گناه به پیامبران داده پاسخ هایی از این دست، داده شده و این معنا نتیجه می شود که از این آیات، ارتکاب حرام فهمیده نمی شود و منافاتی با عصمت ندارند.

ریشه و عامل عصمت

قدر مسلم، عصمت امری اجباری و اضطراری برای معصومین (ع) نیست و اگر چنین بود، مزیت و امتیازی برای آنان محسوب نمی شد. عامل اصلی، علم و بصیرت و معرفت آنان است به دو چیز حقیقت اشیاء و پدیده های عالم و حقیقت اعمال و آنچه از انسان سر می زند آنهم علم و بصیرتی که دو ویژگی دارد:

خالص و بدون شایبه شک و تردید، یعنی علم قطعی و یقینی است.

لدنی و خدادادی است نه اکتسابی. دیدن استاد و گذراندن دوره ای نمی خواهد، موهبتی الهی است. بر این اساس شیعه اعتقاد دارد نه تنها از زمان نبوت بلکه از زمان ولادت نیز معصوم هستند آنهم نه تنها از گناه کبیره بلکه از صغیره هم منزه اند. راهنما شناسی، ص- ۱۵۲

در خلوص ولدنی بودن علم و آگاهی معصومین، تردیدی نیست چنین علمی بدانان مصونیت می دهد و انگیزه های گناه را در آنان می خشکاند.

پرسش قابل طرح این است که اگر علم آنان موهبتی است نه اکتسابی، عصمت مزیت و افتخاری برای آنان نباید باشد. به هر فرد دیگری هم چنین علمی داده شود معصوم خواهد شد. چنان که هر عاقلی در برابر دانسته های یقینی و حیاتی، نوعی مصونیت و عصمت دارد مثلاً خود را از بلندی خطرناک پرت نمی کند از خوردنی و آشامیدنی مسموم و آلوده می پرهیزد و.... اگر به ماهیت و پیامدهای گناهان هم چنین علمی پیدا کند قطعاً مرتکب نمی شود.

نمی توان گفت که دادن این موهبت، به علت ظرفیت بالای معصومین (ع) نسبت به دیگران بوده زیرا سؤال همچنان باقی خواهد بود که خدا ابتدا ظرفیت را و سپس متناسب با آن، علم و یقین باز دارنده را داده.

بنا بر این عصمت باید مانند مزیت های غیر اختیاری دیگر از قبیل رنگ پوست، قد، شکل، حافظه و استعداد های ذاتی و مادرزادی باشد در حالی که چنین نیست و معصومین (ع) گُل ها و ثمرات ممتاز عالم وجودند و هیچکس با آنان قابل قیاس نیست.

پاسخ:

اولاً آفرینش، برای انسان ها به تعداد معینی پیام آور و هدایت گر نیاز دارد که رابط و واسطه خدا و خلق خدا باشند. این تعداد از جانب خداوند و از میان انسان ها برگزیده می شوند. گزینش آنان در فرضی ذهنی، می تواند به دو صورت انجام پذیرد:

۱- خداوند با علم ازلی خود می داند که تنها این افراد معین اند که اگر این ظرفیت و علم، بدانان داده شود صد در صد حسن استفاده خواهند نمود و جز آنان، این استفاده اختیاری صد در صدی را نمی داشتند. از این جهت صددرصدی ها را برگزیده.

این پاسخ در نوشته های شیخ مفید و سید مرتضی از دانشمندان بزرگ شیعه آمده است. (الهیات، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۱۷۷)

۲- این ظرفیت و علم، به هر کس و یا دست کم اکثر افراد داده می شد حُسن استفاده صد در صدی داشتند ولی در نظام تشریع و اتمام حجت و آزمودن انسان ها، به بیش از این تعداد نیازی نبود و آن تعداد مورد نیاز هم از میان شایستگان و صالحان برگزیده شده اند. نظیر این که در یک نظام اداری تعداد معینی مدیر و مسئول لازم است و از میان واجدان شرایط، تعداد مورد نیاز گزینش و انتخاب می شوند. انتخاب آنان بدین معنا نیست که در آن جامعه افراد دیگر شایستگی مدیریت و مسئولیت ندارند بلکه به بیش از این تعداد نیازی نبوده و چه بسا افرادی باشند که صلاحیت آنها در بُعدی خاص از ابعاد مدیریت، از این مدیران و مسئولان گزینش شده بیشتر و یا مساوی با آنان باشد ولی با دید کلان و لحاظ تمامی ابعاد، این افراد، مناسب تر تشخیص داده می شوند.

در مورد معصومین هم ای چه بسا انسان های وارسته ای بودند که درجات معنوی و صلاحیت شان از برخی پیامبران کمتر نبوده و نباشد چنان که از بیانات خود معصومین هم استفاده می شود و برای نمونه:

علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل. رسول اکرم ص بحار الانوار ج ۲ صفحه ۲۲-

دانشمندان امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل اند.

انّ لله عبداً لیسو بانبیاء یغبطهم النبوة. رسول اکرم ص

ختم نبوت، ص ۱۷۱ به نقل از شواهد الربوبیه ملا صدرا ص 336.

خدا را بندگان است که پیامبر نیستند ولی مقام پیامبری حسرت آنها را می خورد.

... وما برح الله عزّت آلائه فی البرهة بعد البرهة و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم. نهج البلاغه، خ ۲۲۲

خداوند در هر برهه و زمانی که پیامبری هم نبوده بندگان داشت که در سرّ ضمیر با آنان همراه بوده و در بنیاد و حقیقت عقل هایشان با آنها تکلم می نموده.

من جاء اجله وهو يطلب العلم لقي الله تعالى و لم يكن بينه و بين النبيين الا درجه النبوة

میزان الحکمه، ج ۳، ۲۰۷۲

اگر مرگ جوینده علم برسد، به لقاء خدا خواهد رفت در حالی که میان او و پیامبران، تنها درجه و مقام نبوت، فاصله خواهد بود.

ولی در مجموع و با توجه به شرایط زمانی و مکانی و ویژگی انسان ها که بسیاری از آنها از دید و اطلاع ما پوشیده است، این انبیاء و معصومان و هادیان الهی معین، بدین منصب برگزیده شده اند.

براین اساس می توان برخی انسان هایی را که رسماً جزء انبیاء و معصومین نیستند از جهت درجات معنوی و قرب الهی در ردیف برخی از آنان دانست.

- در ادامه پاسخ، توجه بدین مطلب هم مهم و راهگشاست:

علم لدنی و عصمت، معصوم را از غیر معصوم متفاوت می کند و هر پاسخ و مطلبی که در سرّ و راز تفاوت موجودات، از جمادات گرفته تا انسان و فرشتگان پذیرفتنی باشد، در اینجا هم پذیرفته شده و قابل تکرار است.

راز تفاوت ها، از جمله در کتاب عدل الهی استاد شهید مطهری بحث شده اجمالی از آن بحث این است:

تفاوت اشیاء، ذاتی آنهاست نه قراردادی و اعتباری. به همین دلیل قابل تغییر و تبدیل نیست مگر به دگرگونی ذات و موجودیت اشیاء، نظیر مرتبه وجودی عدها.

این بیان فلسفی و نسبتاً سنگین این بحث است و در یک بیان ساده تر عرفی می توان گفت که یک مجموعه هد فدار و حکیمانه مانند یک ساختمان، اجزاء تشکیل دهنده اش باید با یکدیگر متفاوت باشند چرا که در صورت تساوی واقعی، قطعاً حکیمانه و تامین کننده هدفی و بر طرف کننده نیازی نخواهند بود.

تفاوت، لازمه خلقت حکیمانه الهی است و این تفاوت، اختیاری موجودات نیست با هیچ کس و هیچ شیئی مشورت نشده تا در صورت موافقتش، مرتبه وجودی خاص و حتی ویژگی های فردی، خانوادگی، قومی، زمانی، مکانی و... بدانها داده شود. همه این تفاوت ها به مقتضای حکمت الهی توجیه می پذیرد و در عین حال مزیت و امتیاز بعضی بر بعضی دیگر، وجدانی و قطعی است از جمله انسان بر حیوان و حیوان بر گیاه و جماد، برتری و مزیت دارد و انسان های پر استعداد و نوابغ بر آدم های کودن و بلید و عقب مانده و حتی عادی و معمولی، مزیت دارند و این مزیت و برتری هم وجدائی، فطری و عقلایی است.

تفاوت معصومین (ع) با دیگران هم اینگونه توجیه می پذیرد. آنچه در نظام آفرینش الهی نباید باشد تبعیض است نه تفاوت. تبعیض برخورد یکسان است با کسانی که ظرفیت، استعداد و شرایط متفاوت دارند یا برخورد دوگانه و متفاوت است با کسانی که ظرفیت و امکانات مساوی و یکسان دارند که قابل دفاع نیست و خلاف عدالت است ولی اگر هرکس به اندازه فهم و توانش، مسئول و مکلف باشد و مورد محاسبه و باز خواست، گرچه مراتب، موقعیت ها و ظرفیت های کاملاً متفاوتی داشته باشند، اشکالی نخواهد داشت.

بیان نورانی حضرت باقر العلوم (ع) شاید ناظر به همین مطلب است که فرمود:
انّما یداقّ الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا.
(اصول کافی . ج ۱ - ص ۱۱ ، حدیث (۷))

در قیامت، دقت ها و سخت گیری در حساب رسی ها، متناسب با عقل، فهم و توانایی هایی است که خدا در دنیا به بندگان می دهد.

بر این اساس، نه تنها وظائف معصومین و انتظار از آن ذوات مقدس در قیاس با غیر معصومین یکسان نیست بلکه دانشمندان، با سوادها و آگاهان هم با جاهلان، بی سوادان و نا آگاهان - مستضعفان فکری و فرهنگی - مساوی و یکسان نخواهند بود.

و مطابق بیان حضرت صادق علیه السلام:

فردای قیامت ۷۰ گناه و خلاف از جاهل و نادان بخشوده می شود پیش از آن که حتی از یک گناه عالم و دانا در گذرند. (اصول کافی ج ۱ ص ۴۷)

البته جهل و نا آگاهی و استضعاف واقعی، نه عمدی. به اصطلاح جاهل قاصر نه مقصر.

ب: اعجاز

در لغت به معنی عاجز نمودن و در اصطلاح کاری است که انبیاء الهی برای اثبات حقانیت و صدق رسالت خود انجام می دادند در حالی که دیگران قادر به انجام آن نبودند و تایید ویژه الهی، نسبت به ادعای پیامبران ثابت می شد.

در بحث امامت نیز همین بحث و با همین استدلال، وجود دارد و برای اثبات امامت خویش، معجزانی ارائه می نمودند.

معیارها و شرائط

برای تمیز دادن معجزه، از کارهای غیر عادی مرتاضان و کرامات اولیاء و صالحان و ملاک هایی بیان شده از جمله :

- معجزه باید خارق العاده باشد .
- مطابق خواست آورنده خود باشد.
- قابل تعلیم و یاد گیری نباشد .
- همراه با تحدی یعنی مبارزه جویی و دعوت به مقابله باشد ..

اعجاز و قانون علیت

معجزه کاملاً در چهارچوب قانون علیت رخ میدهد و نقض آن نیست به این بیان: اولاً باید توجه داشت که ما بسیاری از حلقه های علیت های طبیعی را در نیافته ایم. با این که وضعیت فعلی دانش بشری و دستاوردهای آن، شبه اعجازی است که در زمینه امواج صوتی و تصویری و دیگر عرصه ها، وقوع یافته و هر روز هم بر غناء، وسعت، کارایی و شگفتی های آن افزوده می شود به گونه ای که

این کامیابی های علمی برای پیشینیان، حتی قابل تصور هم نبوده و در گذشته های دور اگر کسی از آنها سخن می گفت ای چه بسا به نوعی اختلال و خیال پردازی متهم می شد و این روند پیشرفت، همچنان ادامه دارد.

این سخن بدین معناست که بسیاری از قوانین و علیت های موجود در متن این عالم از آغاز خلقت را نمی شناختیم و در قلمرو معرفت و دانش بشر نبود. امروز کسی که الفبای علوم را بداند مدعی نیست و نمی تواند هم باشد که بشر علیت های موجود در متن این عالم را به طور کامل می شناسد و چیزی از قلمرو دانش او خارج و مخفی نیست. این ادعا سخیف تر از آن است که فردی آگاه و اندیشمند، بر زبان آورد. بنابراین در مقام فرض ذهنی، ممکن است برخی معجزات، علل طبیعی ناشناخته داشته باشند و قدرت الهی این دانش شگرف را در اختیار پیامبران قرار داده باشد. از این گذشته، چه کسی و بر چه اساسی می تواند ادعا کند که سلسله علیت، منحصر در علیت های طبیعی است و علل ماوراء طبیعت نداریم و نمی تواند وجود داشته باشد. به فرض که تمام علیت های طبیعی را بشناسیم و معجزات را در آن محدوده قابل تبیین ندانیم چه اشکالی دارد که دارای علل ماوراء طبیعی باشند.

این ادعاء، خود خواهی علمی بزرگی است که علیت منحصر به علیت های طبیعی آنهم از نوع شناخته شده آن باشد و هر چه جز آن باشد نقض قانون علیت و ضد عقلی و علمی شمرده شود.

ادعای انحصار، چه در ناحیه علت ها و چه معلول ها هیچ توجیه عقلانی و علمی ندارد. این ادعا که معلول معین منحصراً و لزوماً از این علت خاص باید به وجود آید و هیچ علت دیگری قادر به ایجاد این معلول نیست و یا این علت معین، تنها و انحصاراً همین معلول را ایجاد می کند و تحت هیچ شرایطی از این علت، معلول دیگری به وجود نمی آید با آنچه هر روز در عرصه و صحنه علوم و دانش های مختلف بشری میشنویم و می بینیم بسیار سست و بی پایه و غیر علمی و حتی ضد علمی، می نماید.

نکته فاخر و مطلب ارزشمند دیگر در همین زمینه این است که به مقتضای جهان بینی اسلامی، ما اصالة الغیبی هستیم در اولین آیات قرآن کریم، این کتاب عامل

هدایت کسانی شمرده شده که ایمان به غیب شاخصه اولیه آنهاست ... الذین
یؤمنون بالغیب اگر این مبنا پذیرفته شود نه تنها علّیت در حوزه معجزات، بلکه
در تفسیر و تبیین آیات و روایاتی که بین کارهای اختیاری انسان و بروز و وقوع
حوادث و پیشامدهای تلخ و شیرین ارتباط تنگاتنگ برمی شمارد هم حل می گردد
مانند این که تقوی و ایمان سبب نزول برکت ها، گناهان سبب بروز حوادث تلخ،
صدقه دادن، دفع بلا و دیدارهای فامیلی، سبب ازدیاد عمر، و کثرت مفاصد
اجتماعی، عامل حوادث طبیعی است و ...

تمامی این آموزه ها، اگر از نظر سندی و فنی درست باشد، و تضاد و تعارضی
با مقتضای عقل و یافته های قطعی علوم نداشته باشد قابل دفاع خواهد بود و
مصدق علّیت و سنت الهی است هر چند مکانیزم و چگونگی عملکرد آن را در
بسیاری موارد، ندانیم.

جناب علامه طباطبایی به مناسبتی، این بحث را به تفصیل، در تفسیر المیزان
آورده (المیزان، ج 2، ص 180)

کتاب هستی، به جز این صفحه محسوس و مشهود، اوراق و صفحات بدیع دیگری
هم دارد که باید روش خواندن و فهمیدن آنها را هم فرا گرفت.

بر این اساس یک علت، ممکن است معلول های متعددی داشته باشد که ما تنها
برخی از آنها را می شناسیم و یک معلول، از علت های متعددی امکان صدور
دارد که ما تنها برخی از آنها را دیده ایم. معجزات هم یا دارای علل طبیعی
ناشناخته هستند و یا علل فوق طبیعی دارند و در هر دو صورت نقض قانون علّیت
عمومی نیستند.

معجزات معروف پیامبر اسلام (ص)

شق القمر

دو نیمه شدن ماه، از معجزات پیامبر (ص) است در توضیح آیات آغازین سوره
القمر، اقتربت الساعة و انشق القمر. روایات فراوانی از طریق اهل بیت علیهم
السلام و روایات متواتری از طرق اهل سنت وارد شده که در شب ۱۴ ماه ذیحجه
سال ۵ قبل از هجرت به دنبال تقاضای معجزه از ناحیه مشرکان قریش و دعا و

درخواست حضرت از خداوند، ماه به دو نیمه شد و همگان دیدند و پس از مدتی التیام یافت و به شکل نخست درآمد. به تعبیر علامه طباطبایی در المیزان کتاب و سنت بیانگر این معجزه اند و نیمه شدن گره ای از گُرّات آسمانی امرممکنی است و از نظر عقل، محال شمرده نمی شود. حوادث خارق العاده هم به عنوان معجزه، امری ممکن و شدنی است. این سؤال باقی می ماند که چنین رویداد بی نظیری اگر بود، باید در منابع و تواریخ غیر اسلامی هم آمده باشد درحالی که اثری دیده نمی شود.

پاسخ داده اولاً لازم نیست هر حادثه ای انعکاس تاریخی و عمومی یافته باشد ممکن است حوادث خارق العاده ای باشد که پس از سالها هیچ عین و اثری از آن نمانده باشد. به ویژه که باسوادها و دست به قلم ها در اعصار پیشین چندان فراوان نبوده اند که اگر یکی ننویسد ۱۰ نفر دیگر بنوسند.

ثانیاً در حجاز و جزیره العرب که محل وقوع حادثه بوده، آلات و ابزار رصدی نبوده. البته در هند و یونان وجود داشته اما نمیتوان اثبات نمود که در آن لحظه، رصد کننده و منجمی، شاهد صحنه بوده. از این گذشته اختلاف افق مکه با مغرب زمین و یونان به اندازه ای هست که فاصله زمانی زیادی را موجب شود و با توجه به روایاتی که دو نیمه شدن ماه را در آغاز شب و بلافاصله پس از غروب خورشید ذکر کرده اند و پس از مدت کوتاهی هم التیام یافته، آن فاصله زمانی ناشی از اختلاف افق و این کوتاهی مدت دو نیمه بودن، این احتمال را تقویت می کند که هنگام طلوع ماه بر آن بلاد، پس از التیام بوده و آن مناطق، اصلاً این انشقاق را ندیده باشند. علاوه بر همه این ها احتمال می رود در تواریخ غیر مسلمین هم وارد شده بوده و سپس با توجه به این که دلیلی بر حقانیت اسلام بوده آن را حذف و کتمان نموده باشند. چنان که برخی تواریخ و نوشته های دیگر، در ارتباط با حقانیت اسلام و مکتب تشیع، عمداً حذف و کتمان شده برای نمونه:

- اگر جریان اسلام آوردن فخر الاسلام مولف کتاب انیس الاعلام را که ابتدا کشیشی مسیحی بوده و نقل سخن استادش در معنای لفظ فارقلیطا و کتمان و تحریف نمودن معنای اصلی آن توسط بزرگان مسیحیت پس از ظهور اسلام در مقدمه همان کتاب را بپذیریم و صحیح بدانیم نمونه ای گویا و روشن است

(المیزان، ج 19، ص 64)

- مخفی و کتمان نمودن تنها نوشته باقی مانده از تخته پاره های پیدا شده از کشتی نوح پیامبر (ص) در جنگ جهانی اول، چرا که آن نوشته ها، نام ۵ شخصیت ممتاز عالم وجود را به اعتقاد شیعه، به عظمت و بزرگی آورده و حضرت نوح (ع) خدا را به آن نوات مقدس، می خواند و طلب نجات و درجات می نماید. تفصیل این ماجرا، در کتاب کوچک ولی ارزشمند "علی و پیامبران" از حکیم سیالکوتی آمده، نمونه دیگری است.

تحریف ها و حذف هایی که در کتاب کشکول شیخ بهایی (ره) چاپ مصر و کتاب تاریخ طبری معروف و یا کتاب فتوحات مکیه ابن عربی صورت گرفته به تفصیلی که استاد حسن زاده آملی در نکته ۷۹۷ از کتاب ارزشمند هزار و یک نکته ص ۶۳۲ آورده، نمونه دیگری است.

بدین قیاس استبعاد چندانى ندارد که معجزه شق القمر پیامبر (ص) هم در برخی نوشته ها وجود داشته و سپس حذف و کتمان شده باشد.

المیزان جلد ۱۹، ص ۹۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، جلد ۱، ص ۲۱۲ به نقل از انیس الاعلام.

برای مطالعه بیشتر در خصوص این معجزه و شبهات و پاسخهای آن کتاب کوچک " همه می خواهند بدانند " از آیه ... مکارم شیرازی و کتاب «سیره صحیح پیامبر بزرگ اسلام از علامه جعفر مرتضی عاملی جلد ۲ ص ۱۷۱ به بعد منابع قابل استفاده ای است.

رَدّ الشمس

رسول خدا (ص) نماز ظهر را در خیبر خواند سپس علی (ع) را دنبال کاری فرستاد و تا برگشت نماز عصر، توسط رسول (ص) خوانده شده بود حضرت سر بر دامن علی (ع) نهاد و در آن حال، وحی بر حضرت نازل شد و این حالت طول کشید تا خورشید غروب کرد رسول (ص) دعا کرد تا خورشید برای علی (ع) برگردد و برگشت به طوری که بر کوه ها افتاد و دیوارها را دوباره آفتاب گرفت. علی (ع) برخاست وضو گرفت و نماز عصر را گذارد سپس خورشید غایب شد.

صاحب الغدير علامه امینی (ره) 52 طریق از علماء و بزرگان اهل سنت برای نقل و اعتبار و دفاع از این حدیث آورده بیش از ۹ کتاب که در تصحیح و دفاع از این

معجزه نبوی، نوشته شده، نام برده و در نهایت می گوید شهرت این رخداد بین صحابه رسول (ص) به حدی بود که خود علی (ع) در احتجاج ها، بدان اشاره می کرده و در اشعار شعرای قرون اولیه، فراوان آمده و این همه، نشان قطعیت این واقعه است.

آقای رسولی محلاتی از مورخان معاصر در حوادث سال هفتم، پس از فتح خیبر و تقسیم غنائم، رویداد بازگشت خورشید برای علی (ع) به درخواست پیامبر (ص) را به عنوان یکی از معجزات رسول (ص) از منابع مختلف شیعه و سنی از جمله ابن حجر که در تعصّب ضد شیعه معروف است از کتاب "الصواعق المحرقة" او، چاپ مصر، ص ۱۲۶ و به عنوان یکی از کرامت های علی (ع) نقل کرده و آقای رسولی اضافه می کند که از روایات فریقین استفاده می شود که داستان مزبور، چند بار اتفاق افتاده و از آن، رفع استبعاد نموده

(رسولی محلاتی، سید هاشم، زندگانی حضرت محمد ص، ص ۵۲۱، نشر فرهنگ اسلامی)

در هر حال اگر بدبینی افراطی و وسواس صنفی در وقایع تاریخی نباشد ردّ الشمس، جای تردید ندارد. البته پرواضح است که نه این معجزه و نه شقّ القمر مانند بسیاری معجزات دیگر، جزء ضروریات دینی نیستند ولی از نظر تاریخی و عقلی، جای شبهه و اشکالی نیست.

حرکت درخت

علی علیه السلام در آخر خطبه قاصعه، خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه، فرماید: سران قریش نزد رسول خدا (ص) آمدند در اوائل بعثت، به عنوان معجزه، از پیامبر (ص) خواستند درختی که در آن نزدیکی بود، حرکت کرده و به نزد آنان آید و حضرت پس از قول گرفتن از آن ها که اگر چنین کند ایمان بیاورند از درخت خواست که به نزد آنان آید علی (ع) می فرماید: به خدایی که او را به حق مبعوث ساخت، درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد و با صدای شدیدی پیش آمد و جلو رسول خدا (ص) ایستاد به گونه ای که برخی از شاخه هایش بر روی پیامبر (ص) و برخی را بردوش من افکند اما قریش از روی کبر و غرور گفتند به درخت فرمان ده نصفش پیش تر آید و نصف دیگرش در جای خود بماند پیامبر (ص) فرمان داد، نیمه ای از آن، با شگفتی و صدایی شدید نزدیک شد چنان که گویی می خواهد

به پیامبر (ص) بپیچد بازار روی کفروسرکشی گفتند فرمان ده این نصف، بازگردد و به نصف دیگر بپیوندد و به شکل نخست درآید و حضرت دستور داد و درخت چنان شد، اما با این همه گفتند او ساحری است دروغگو که سحری شگفت آور دارد و سخت با مهارت است.

سخن گفتن جمادات

ابن شهر آشوب مازندرانی از محدثان قرن ۶ هـ در کتاب " المناقب " فصلی را به {نطق الجمادات} اختصاص داده. در ابتدا، سخن علی (ع) را آورده که من همراه رسول (ص) به نواحی مکه می رفتم، بر هیچ سنگ و درختی نمی گذشت مگر آن که می گفتند - السلام علیک یا رسول الله (ص) - و من می شنیدم سپس موارد متعددی از سخن گفتن سنگریزه را ذکر کرده و از ابن عباس نقل می کند: سران حَضَر مُوت نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند از کجا بدانیم تو رسول خدایی؟

مشتی سنگ ریزه بر داشت و فرمود این ها شهادت به رسالت من می دهند. آن سنگ ریزه ها تسبیح خدا نموده و شهادت به رسالت حضرت دادند. سپس ناله ستون حنّانه معروف را ذکر کرده (مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 125 به بعد)

تفصیل معجزات رسول خدا (ص) را علاوه بر منابع ذکر شده در جلد ۱۸-۱۷ بحار الانوار علامه مجلسی (ره)، می توان دید.

قرآن

ولی معجزه اصلی و باقی و امّ المعجزات پیامبر اسلام (ص) قرآن است

معجزات دیگر، مقطعی و بیشتر برای استفاده معاصران حضرت مورد استفاده و استناد بوده ولی قرآن فراتر از زمان ها و مکان ها به عنوان معجزه و نشانه صدق و حقانیت رسول خدا (ص) و دین اسلام، قابل استناد و ارائه است.

نکته قابل توجه این است که کُتُب عهدین تورات و انجیل، نه خود مدّعی معجزه بودن اند و نه پیروان آن ها. قرآن است که مدّعی اعجاز است و مسلمانان بالاتفاق، آن را معجزه می دانند و تا هنگامی که نظیری برایش نیاید، این امتیاز به قوت خود باقی است و به اعتقاد ما، تا همیشه تاریخ اینچنین خواهد ماند.

اعجاز قرآن را از جهات متعددی می توان نشان داد:

۱ - اعجاز طریقی

به اعتراف همگان، پیامبر (ص) عامی بوده نه جزء دانشوران و ادیبان زمان خود. در بیان کلمات حکیمانه، شهرتی نداشته و احتمالاً نه فقط نوشتن بلکه خواندن هم نمی دانست و امّی - درس ناخوانده - بوده.

اصولاً در آن محیط، علم و دانش رواجی نداشت. اگر قرآن محصول خرد و اندیشه شخص پیامبر (ص) بود باید لااقل از سال ها قبل، کلماتی مانند قرآن از او شنیده می شد. معانی و سبک و اسلوب بیان قرآن با دریافت های علمی و ادبی آن زمان، بسیار متفاوت بود. حتی مخالفان پیامبر (ص) نمی گفتند این سخنان، بی معنا یا خارج از اسلوب بلاغت و فصاحت است و یا مانند دیگر سخنان اعراب است بلکه می گفتند این سخن ها نباید از خود محمد (ص) باشد، از کسی فرا گرفته یا سحر و جادو می کند یا مجنون شده. و مرادشان از مجنون، کسی است که با اجنه ارتباط دارد چه این که اعراب باور داشتند که اجنه می توانند به آدمی تعلیم دهند و قرآن را هم از این دست می دانستند.

در دل این نسبت های ناروا، اعتراف لطیف و اقرار عمیق به غیربشری بودن قرآن و کار محمد (ص) نهفته است.

از همین جاست که تحدی - دعوت به مبارزه و مقابله - جایگاه خاص می یابد از مخالفان خواسته می شود؛ اگر در حقانیت پیامبر (ص) و قرآن تردید دارید یک قرآن مانند آن (اسراء 88) ۱۰ سوره مانند سوره های قرآن (هود ۱۳) تنها یک سوره مانند آن (یونس ۳۸) و بالاخره یک جمله و گفتار همانند آن (طور ۳۴) بیاورند.

این درخواست در مواردی، با لحن تند و تحریک آمیز صورت گرفته: فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره (بقره - ۲۳) اگر نتوانستید که هرگز نخواهید توانست - شما مرد این میدان نیستید - پس از آتش خشم و غضب الهی بترسید.

با این وجود، به اعتراف همه، تاکنون حتی سوره ای همانند قرآن آورده نشده در حالی که برای دشمنان اسلام ساختن و انتشار یک یا چند سوره که به تشخیص اهل فن و دانشمندان و ادیبان فصاحت و بلاغت شناس همپایه قرآن به شمار آید، وقت و هزینه و انرژی بسیار کمتری خواهد برد و تاثیر دلخواه آن، برای آنان از حرکت های ضد اسلامی و جنگ های روانی، تبلیغاتی سیاسی و حتی نظامی بالاتر و گسترده تر خواهد بود.

چنان نظیر و بدیلی، بر فرض در توده های عوام و متعصب مذهبی که جمود بر اعتقاد و دریافت های خود دارند تاثیری نکند، آگاهان، اندیشمندان، روشنفکران و مجامع علمی، تحقیقی را عمیقاً تحت تاثیر قرار خواهد داد. اما با اینهمه تا کنون قرآن کریم هموردی نداشته است و تحدی قرآن به قوت خود باقی است. درک این مطلب برای همه میسر است و هر منصفی حقانیت قرآن از این راه را تصدیق می کند.

2 - اعجاز لفظی

قرآن نه شعر است نه نثر معمولی فصاحت و بلاغت آن در زیبایی تعبیرها و به کارگیری مثل هاست در عین این که خیال پردازی و تشبیه های مبالغه آمیز ندارد. ما گرچه به رموز فصاحت و بلاغت قرآن واقف نیستیم ولی زیبایی آن را احساس می کنیم. زیبایی، همواره با احساس، سر و کار دارد. غزل عاشقانه زیبا، احساس شهوت و شعر حماسی زیبا، احساس سلحشوری را برمی انگیزد ولی قرآن، احساس قدسی و معنوی آدمی را بیدار و گرد و غبار فطرت را زدوده و روح الهی نهفته در انسان را متجلی می کند.

نکته قابل توجه این که فهم ظرافت های ادبی در هر زبان، بر عهده ادب شناسان آن زبان است و مثلاً ظرافت دیوان های حافظ و سعدی و دیگر متون ادبی و فارسی از قبیل مرصاد العباد را هر آشنای به زبان فارسی به خوبی نمی فهمد و در نمی یابد تا چه رسد به کسی که اصلاً زبان فارسی نداند.

برای حکم به فصاحت و بلاغت آن متون، همین قدر که اهل فن و اندیشمندان ادب فارسی بدان اذعان داشته باشند کافی است.

در مورد قرآن هم این چنین است همین که آشنایان به ادبیات عرب، فصاحت و بلاغت بی نظیر قرآن را بفهمند و ابراز نمایند برای دیگران هر چند خود، مستقیماً آن را در نیابند، کافی است تا چه رسد به این که برای همه تا حدی، قابل درک است.

3 - اعجاز معنایی

هنر و شیوه قرآن آن است که دستورالعمل ها و توصیه های لازم را از طریق پرده برداری از واقعیت های بنیادین هستی، انجام میدهد. شناخت خداوند به عنوان اصلی ترین واقعیت هستی، ایمان به فرشتگان در عرصه فعل و تدبیر الهی و دهها واقعیات دیگر از ارکان سعادت آدمی هستند.

مطالب قرآن در معرفی خداوند که مبدأ آفرینش است، طبیعت که بستر زندگی است، قیامت که انتهای حیات این جهانی است و خود آدمی که سالک راه رستگاری است به هیچ روی قابل قیاس با دستاوردهای عقل و خرد آدمی نیست. خدایی که قرآن معرفی می کند به آدمیان نزدیک است و نجوای آنان را می شنود (ق - ۱۶) به انسان عنایت دارد و انسان بدو توکل می کند و دست نیاز به سوی او بالا می برد.

بیاناتی درباره کارگزاران فعل الهی - فرشتگان - دارد که هرگز عقل بشر را به شناخت آن، راهی نیست. اگر بشر گام هایی دروادی شناخت خداوند، با عقل استدلالی برداشته، در حوزه کشف واقعیت های فرجامین عالم برزخ و قیامت، سخنی برای گفتن ندارد. این درحالی است که بخش قابل توجهی از قرآن - نزدیک به ثلث آن - به توصیف این گونه واقعیت های اساسی می پردازد آن هم با بیانی زیبا که شوق انگیز و هراس آور است.

این معانی با رشد عقلی آدمی، اندک اندک آشکارتر می شود. درباره عالم طبیعت هم بیان های جالبی دارد که بسیاری از آنها با دستاوردهای اخیر علوم طبیعی، مطابق است.

۴ - اعجاز عددی

از نکاتی که در سال های اخیر به عنوان بُعد جدیدی از اعجاز قرآن، مورد توجه قرار گرفته، چگونگی کاربرد اصطلاحات، کلمات و حتی حروف در قرآن است. شاید اولین متن در این زمینه کتاب "اعجاز عددی در قرآن" از نویسنده ای مصری است به دنبال آن هم مطالعات گسترده ای که در حال انجام است.

ذکر هم اندازه کلمات دنیا و آخرت ۱۱۵ بار موت و حیات ۱۴۵ بار، ملائکه و شیطان ۸۸ باره حرّ (گرما) برد (سرما) ۴ بار شهر (ماه) ۱۲ بار، یوم (روز) 365 بار و موارد فراوان دیگر که در آن کتاب آمده، شواهدی در این راستا شمرده می شود.

علاوه بر این، گفته می شود حروف مقطعه در آغاز هر سوره نشان دهنده آن است که کاربرد آن حرف در آن سوره به اندازه ای است که مضربی از ۱۹ داشته باشد و این عدد، تعداد حروف بسم الله الرحمن الرحیم است که در آغاز همه سوره ها، جز سوره توبه آمده ولی ۱۹ سوره بعد - نمل - دارای ۲ بسم الله الرحمن الرحیم است. بر این اساس سوره ق، در ذکر قصص انبیاء، اصطلاح "قوم لوط" را بر خلاف موارد دیگر، به "اخوان لوط" تغییر داده و اگر تغییر نمی یافت یک حرف ق اضافه می شد در نتیجه، این حرف در این سوره، مضرب ۱۹ نمی داشت.

و دیگر ظرافت هایی که اگر تمامی آن ها قابل اثبات و قطعی باشد، بُعد جدیدی بر ابعاد اعجاز قرآن افزوده می شود و حقانیت اسلام برای هر انسان دیرباوری نیز روشن می شود چرا که در مورد بزرگ ترین نوابع بشری هم سراغ نداریم که در گفته ها و نوشته های طولانی خود، قادر به محاسبه دقیق کلمات و حتی حروف مورد استفاده خود باشد، آن هم به گونه ای که سلامت و بلاغت تعبیر و محتواها نیز در حد اعلی حفظ شده باشد.

اعراب و حرکات سوره توحید، خصوصیت آیه کَلَّ فِي فَلَكٍ یَسْبَحُونَ و سال های توقف اصحاب کهف در غار به حساب شمسی و قمری از نمونه های دیگر آن است.

خاتمیت

سلسله نبوت که از حضرت آدم (ع) شروع شده با آمدن محمد (ص) پایان یافته و این معنا از ضروریات دین اسلام است. پیامبر (ص) خود، بارها این حقیقت را بیان فرموده، از جمله به علی (ع) فرمود تو برای من مانند هارون (ع) نسبت به موسی (ع) هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد. این روایت و روایات مشابه با اسناد مختلف در کتاب های اهل سنت و شیعه به تواتر نقل شده و تردیدی در صحت آنها نیست. قرآن هم دلالت های ضمنی و گاهی صریح در این مورد دارد.

سئوالی که در این زمینه باید مطرح شود آن است که آیا موجبات تجدید رسالت تکرار نمی شود؟

پاسخ به طور خلاصه:

سرنوشت کل بشریت هم مانند مراحل مختلف زندگی یک فرد است دوره کودکی، جوانی و سپس بلوغ و پختگی دارد. مقارن ظهور اسلام، بشروارد دوره پختگی و بلوغ خود شده. در دوره های قبل، نظیر کودکی بود که محتاج مراقبت و نظارت مستمر است. انبیاء پی در پی می آمدند تا پیوسته وی را متوجه رستگاری خود سازند و در هر پیشامدی او را کمک کنند تا وظیفه خود را تشخیص داده به انجام رساند اما بشر امروز که مخاطب اسلام است به حدی از درک و بلوغ رسیده که با سرمایه های زمینی و آسمانی خود می تواند وظائف خویش را تشخیص دهد.

قرآن متعهد به بیان حقایق لازم برای رستگاری انسان است و از این جهت چیزی را فروگذار نکرده. پیشرفت علوم تجربی، فنی، انسانی از جمله فلسفه، آموزه های اسلام را دستخوش تغییر و تحول نمی کند. رشد علم و تکنولوژی موجب تجدید نبوت نمی شود زیرا معارف نبوی به شناسایی واقعیات غایی مربوط است. علاوه این که ارزش های اخلاقی دین هم جاویدان است و در همه گونه های زندگی بشری باید مورد توجه و عمل قرار گیرد. البته در مسائل حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و... ممکن است تغییرات و تحولاتی ضرورت یابد چرا که زندگی جدید مسائل جدیدی می طلبد.

راه حل اسلام در این موارد، زمان حضور معصومان علیهم السلام، امامت و در زمان غیبت، شیوه و روش اجتهاد است. یعنی برداشت و استنباط روشمند وظائف و تکالیف از قرآن و گفتار رسول (ص) و امامان معصوم علیهم السلام و نیز مقتضای عقل و یافته های قطعی علوم بشری به عنوان یک منبع محوری.

اگر موضوع جدیدی پیدا شود که حکم آن، در متون دینی نیامده یا موضوع حکم در گذر زمان تغییر کرده باشد مجتهد، حکم آن را برای عمل خود و مقلدانش بر اساس روش منظم و مدون (اصول فقه) استنباط می کند.

اکنون حدود چهارده قرن از ظهور اسلام می گذرد و دین جدید یا پیامبر جدیدی نیامده است در حالی که معمولاً فاصله تجدید نبوت ها بسیار کوتاه بوده و گاه در یک زمان پیامبران متعددی وجود داشته اند و این خود گواه صادقی است بر این که دوره وحی پیامبرانه به سر آمده و آئین نامه رستگاری در قالب قرآن و حدیث و عقل و علم، در اختیار انسان نهاده شده. عذری نمانده و حجت تمام شده است.

برای مطالعه بیشتر در این بحث و زوایا و ابعاد مختلف آن، از جمله کتاب های "اسلام و مقتضیات زمان" و "خاتمیت" از استاد مطهری (ره) قابل استفاده و توصیه است.

پلورالیزم دینی

پلورالیزم یعنی حقانیت هم عرض همه ادیان به ویژه ادیان بزرگ، توحیدی و آسمانی.

حقانیت، یعنی انطباق با واقع و توان رشد دادن و شکوفا نمودن قوا و استعداد های گوناگون بشری.

خواستگاه و منشا پیدایش این تفکر، از جمله موارد زیر است:

۱- منازعات اعتقادی، مذهبی و فرقه ای و جنگ ها و ضایعات فراوان این درگیری ها (نمونه آن جنگ های صلیبی. منازعات شیعه و اهل سنت و وهابیت و عثمانی ها و صفویه و در دوران معاصر جنگ های داخلی ایرلند بین پروتستان ها و کاتولیک ها و در حال حاضر هم بین اسرائیل و فلسطینی و ...)

2- عمومیت و شمول رحمت و هدایت خداوند که با تفکر انحصار گرایی، دائره بسیار محدود خواهد یافت و بهشت موعود، جایگاه تعدادی معدود خواهد شد و اکثر انسان ها از قلمرو نعمت های بهشتی و عنایات خداوند محروم خواهند ماند.

بررسی :

- این نظر، درپاره ای موارد به تناقض منتهی می شود. جایی که اعتقاد ادیان مختلف، مثلاً در مورد خدا کاملاً متفاوت باشد مانند توحید اسلام، دوگانگی زرتشت و تثلیث مسیحیت که اگر هر سه، صحیح و درست باشد، تناقض ونا معقول خواهد بود. همچنین اگر مقررات و قضایای دستوری و باید و نبایدهای دین، تابع مصالح و مفساد واقعی باشد و رسیدن به درجات کمال و پرهیز از درکات سقوط، منحصر به رعایت همین دستور ها و مقررات باشد و بدیل و جایگزینی هم نداشته باشد. باز هم در موارد تعارض و اختلاف به تناقض، منجر خواهد شد.

- پذیرش این نظریه، با ناسخیت اسلام نسبت به ادیان دیگر که ظاهراً از ضروریات و قطعیات است، منافات دارد.

نا سخیت یعنی این که در مسائل مورد اختلاف بین اسلام و دین قبلی، اسلام معتبر و دین قبلی فاقد اعتبار است.

راه حل ها:

۱- زندگی و همزیستی مسالمت آمیز و تحمل وسعه صدر، مورد توصیه اسلام در برخورد با پیروان سایر ادیان است.

۲- ملاک بهشت و دوزخ الهی، داشتن قلب سلیم و پذیرش حق در هنگام مواجهه با آن و یاعناد و لجاج و حق پوشی و حق کشی توسط انسان است. یعنی اسلام و کفر رسمی، شناسنامه ای و منطقه ای، ملاک دآوری و قضاوت نیست.

گفته های دکارت در پذیرش مسیحیت و اظهار نظر مرحوم استاد شهید مطهری در مورد آن، بسیار قابل دقت و راهگشا است.

(عدل الهی - ص ۳۱۹ بحث اسلام واقعی و اسلامی منطقه ای)

بر اساس مطالب فوق، می توان گفت:

آنچه سبب وصول به درجات و کمالات و مراتب سعادت و نجات و قرب انسان است دارا بودن روحیه تسلیم و پذیرش حق (در حدی که برای انسان قابل درک و دریافت است) و عمل نمودن به مقتضای آن خواهد بود: «یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من أتى الله بقلب سلیم» براین اساس، می تواند حقانیت ادیان، انحصاری باشد و برای آن پیامدهای منفی که سبب پیدایش این نظریه شده است، بدیل و جایگزین های منطقی تری اندیشید و ارائه نمود.

ملاک های تشخیص و انتخاب دین حق

برخی از آنچه در این راستا به نظرمی رسد این موارد است:

1- انطباق با عقل و فطرت که هر انسان متعادلی اندازه قابل قبولی از آن را دارد (البته عقلی که مغلوب عوامل جانبی نشده باشد و فطرتی که اقتضای اولیه خود را از دست نداده باشد. عوامل تأثیرگذار منفی بر عقل و فطرت، بحث جداگانه ای می طلبد)

۲- عدم مخالفت با دست آوردهای قطعی علوم بشری. آنچه متون مقدس مسیحیت قرون وسطی، فاقد آن بود.

3- همخوانی مجموعه و عدم تضاد اجزاء آن که یکدیگر را نقض نکنند.

۴- معجزه که به اعتقاد ما در عصر حاضر، تنها اسلام است که مدعی داشتن معجزه است و قرآن را به عنوان معجزه باقیه خود ارائه می کند.

5- دست پروردگان و تربیت شده ها. صحابه و تابعین و دانشمندان مسلمان در طول تاریخ در رشته های مختلف.

با این ملاک ها، باید وارد قضاوت و انتخاب شد و با روحیه سلم و حق پذیری بدانچه فهمیده می شود، ملتزم و پای بند بود. البته هرکسی در حد عقل و معرفت و سطح درک و شعور خود، مسئولیت و تکلیف دارد.

ارتداد و آزادی انتخاب

از ویژگی های عصروزمان ما گسترش بی سابقه ارتباطات، سهولت دست یابی به منابع و کتب دیگران و در نتیجه گرایش و تحول های فکری، ذهنی و اعتقادی است. شاید بدین جهت، اعلامیه جهانی حقوق بشر برای هر فردی، آزادی فکرو آزادی تغییر دین را معتبر شمرده است (ماده ۱۸ بند ۱)

اسلام، مدافع حرمت و آزادی عقیده است و تقلید و پیروی بی دلیل را در اصول و مبانی اولیه دین، ناروا می شمارد ولی از سوی دیگر شدت حکم ارتداد و بازگشت از دین را می توان جزء احکام مشهور بین فقهای فِرَق اسلامی و از جمله شیعه شمرد. از این رو لازم است به نحوی این پارادوکس حل شود و این پرسش مورد ارزیابی و دقت قرار گیرد. برای رسیدن به پاسخ بایسته است که مقدماتی را مورد توجه قرار داد تا نهایتاً قضاوتی صحیح به دست آید:

۱- با این که مشهور فقها و حقوق دانان اسلامی، کیفر ارتداد را به ویژه در برخی موارد، قتل دانسته اند، اما نظرات و فتاوی خلاف مشهور هم به خصوص از جانب فقیهان معاصر، ابراز شده است. بنابراین در کیفر ارتداد، اختلاف نظر وجود دارد و ادعای اجماع و اتفاق در این مورد درست نیست.

۲- به عنوان پیش فرض و اصل موضوعی، باید پذیرفت که سیاست و دیانت در اسلام جدا نیستند و سیاست در تاروپود قوانین و مقررات فردی و اجتماعی اسلام تنیده است (این بحث باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد) نظام سیاسی و حکومت اسلامی، باید مبتنی بر باورها و اعتقاد توده مردم باشد و در آن صورت، تزلزل اعتقاد مردم، زمینه تزلزل پایه های امنیتی حکومت خواهد بود.

طبیعی است که باید برای پیش گیری از این رخداد، تمهیداتی صورت گیرد. به نظر می رسد آزادی ارتداد، می تواند از عوامل مؤثر این تضعیف و تزلزل باشد و دشمنان و مخالفان سیاسی هم از این حربه، امکان سوء استفاده های زیادی خواهند داشت. البته زمینه چنین سوء استفاده های احتمالی، توجه به واقعیات عینی جامعه است که غالباً دینداری دینداران، معلل است نه مدلل هر چند نباید اینچنین باشد اما هست.

گذر از این مرحله و رسیدن به وضعیت مطلوب و ایده آل که دینداری دینداران، از روی بصیرت و آگاهی و استدلال و مقایسه و توجه به نقاط قوت و ضعف ادیان، مذاهب، مکاتب و داعیه داران هدایت و سعادت باشد، زمان، برنامه ریزی و پی گیری مستمر و خستگی ناپذیر خود را می طلبد که باید مورد اهتمام مدیران، مربیان و فرهنگ سازان جامعه اسلامی باشد. به تعبیری دیگر نباید آرمان گرایانه و درمیدینه فاضله ذهنی و بیگانه با واقعیت های عینی جامعه نتیجه گیری و قضاوت نمود.

3- احکام فقه و حقوق اسلام، یا اولیه است یا ثانویه یا حکومتی.

حکومتی یعنی حاکم دارای شرایط، در جهت مصالح اسلام و مسلمین می تواند موقتاً پاره ای احکام اولیه را تعطیل نموده یا از اجرای آن، ممانعت نماید بنابراین اگر اجرای حکم ارتداد، سبب و هن اسلام و منافی مصالح مسلمین گردد و برای افکار عمومی، قابل هضم و درک نباشد، حاکم، می تواند و باید از اجرای آن، ممانعت کند. چنان که از امام خمینی (ره) چنین منعی نقل شده و ناقل مرحوم ایه ا... معرفت است زمانی که در قوه قضاییه بودند در مصاحبه با روزنامه اطلاعات تاریخ ۱۷ ابانماه ۷۶:

امام از اول انقلاب به ما که در آن زمان قاضی بودیم فرمودند که مرتدها را اعدام نکنید.

و در دوران انقلاب (از آغاز تاکنون) شاید یک مورد هم نتوان یافت که کسی، صرفاً به خاطر ارتداد، محکوم به این کیفر شده باشد.

4- وجود عناصر عقلانی در اصول و فروع اسلام، به حدی است که برای هر انسان بی غرضی، حقانیت و انطباق با عقل و فطرت آن، قابل درک خواهد بود و و با نگاه منصفانه، دست کم به باطل بودن آن، نخواهد رسید.

به این نکته فاخر نیز باید توجه داشت که تفکر پلورالیستی دینی که تمام ادیان از جمله اسلام را حق بداند، ارتداد و خروج از دین نیست.

براساس مقدمات فوق، می توان گفت:

اولاً چنین کیفری برای ارتداد، اجماعی و بلاخلاف نیست.

ثانیاً اگر شرایط و مقتضیات عمومی داخلی و خارجی ایجاب کند، تا هنگامی که فلسفه عقلانی این حکم، برای اکثریت افکار عمومی، تبیین نشده و مورد فهم و درک و پذیرش قرار نگرفته، حکومت و حاکم اسلامی می تواند از اجرای آن، ممانعت کند. ثالثاً به فرض که از این مراحل صرف نظر شود و بنا بر اجرای چنین حکمی باشد، احراز قطعی موضوع، به ویژه در این موارد که پای جان و عرض و آبروی انسان ها در میان است، بسیار مشکل است و به مقتضای قاعده فقهی "تدرء الحدود بالشبهات" با مختصر تردید و احتمال خلافی، قابلیت اجرا نخواهد داشت.

افزون بر همه این که هیچ کس، طرح پرسش های معقول و منطقی و داشتن مشکلات فکری و اعتقادی را ارتداد نمی داند و هرگونه اظهار نظر و عملکردی جز این، نباید به حساب نظر اسلام گذارده شود.

رابعاً به فرض احراز قطعی موضوع و اجرای حکم، از مواردی خواهد بود که در تعارض مصالح فرد و جامعه اسلامی، مصالح جمع بر فرد، مقدم میشود.

مانند اشتباهاتی که در مسائل قضایی رخ می دهد و یا تعارض هایی که در برخوردهای نظامی ممکن است بوجود آید که قطعاً مصالح جمع و جامعه مقدم بر حقوق فردی افراد خواهد بود.

در پایان، اگر کسی فارغ از هر گونه غرض ورزی و تنها در پی تحقیق و یافتن حقیقت، به برتری دینی دیگر بر اسلام رسیده باشد و بدون هیچ انگیزه سیاسی، به چنین نتیجه ای دست یافته باشد راهکارهایی پیش روی خود دارد:

اولاً می تواند در صورت امکان و دلخواه، مهاجرت نموده و به جمع هم دینان خود بپیوندد.

ثانیاً اگر نخواهد اقدام به تغییر جغرافیایی زندگی خود کند، با اطلاع از وجود چنین کفیری برای ارتداد، باید باور و عقیده واقعی خود را کتمان نماید و به اصطلاح از اصل عقلایی تقیه استفاده کند.

ثالثاً اگر کتمان حق را در هر شرایطی و به هر بهایی، ناروا بداند و خود را ملزم به اظهار آنچه حق تشخیص داده، ببیند "ولو بلغ ما بلغ" یعنی حاضر باشد پی آمد های آن را هر چه هست بپذیرد و در فهم چنین وظیفه ای قصور و کوتاهی نورزیده

باشد، او به وظیفه خویش عمل خواهد کرد و اجر و پاداش خود را خواهد داشت و البته مسئولان و حاکمان جامعه اسلامی هم اگر دارای شرایط لازم باشند، بر اساس همان مطالب پیش گفته، به وظیفه خود عمل خواهند نمود. در این موارد نادر است که تعارض مصالح جامعه و مصالح فردی باید به نحو معقول و منطقی، حل شود و مصالح جمع و جامعه مقدم گردد.

نکاتی در بحث امامت و حکومت اسلامی در پی خواهد آمد انشاء...